

در رویشی و حاجت **فاخته** اول جزئی و سوره **حزق** آنچه از انسان مال گرفته و آنچه از
افکار عطا وزن صاحب فضل و افعال جمع **فاخته** کار زنت وزن زناکت و گناه
 سخن زنت و تبیح و هر چه که در شرح نهی است **فاخره** صافه و او را **فاصله** آخر
 و تمامی آیه و مهره بزرگ میان دو مهره خوانده شده است و در شسته گفته و سکه حرف سحر است
 از حرف ساکن چون **خربت** و آنرا فاصله خوانی گویند یا چهار حرکت پس از ساکن
 و آنرا فاصله کبری گویند و نفعه که فرق کند میان کفر و ایمان او و توارک و نفعه
 رسته زیاد است بر صفت و در **قادر** مومن و نافه **شک** **فاطمه** زنی که بجز از
 شیر گرفته باشد و نام دختر حضرت رسول است علیه السلام **فاغیبه**
 مشکوذا یا آنکه خوشخام خدا در زمین و از گوید کان کارند و مشکوذا که از آن خبر
 و نهایت خوبست بود از **فاغیبه** گویند **فایده** بگرفا و مهره کرده **فقد** بجهت
 رفت و بدو او جوان مردی **فت** بالبعث و تکرار تکرار بزرگ کردن نان **فتاه**
 بالبعث و آن جوان **فتیه** بالکف و فتح یا جوانان جمع فعی و بالبعث و تکرار بزرگ
افتد بالکسب و در زمان میان دو پیروز و مایه است که چون از پای میمانند
 سستی در اعضا و بهر **فتنه** بالکف از مایه جزرت و کما بهی و کفر در سواهی
 و عذاب و کذاختن بر زلفه و کراه کردن و دلوانه شدن و ما را اولاد و مختلف
 شدن مردم در راههای خود **فتنه** بالبعث ناکاه و نام مردی و یا زنی که بگوید او را
 بسوخت و فی القاموس الفی دانا فاجاک و دال فظیر الشاعر **فاجح** بالکف
انجوه بالبعث شکاف میان دو کوه و حران و زمین فراخ و ساحل خانه **جعبه**
 در دست و مصیبت **فنا** بالبعث سبزی و بلندی و بزرگی **فندیه** بالکف آنچه اسیرا
 بدان بجز **فندیه** بالبعث و **فندیه** بجهت درشت و صفا کار شدن و درستی و صفا
 کرم فایده و فو دمه همو فوم **فراشه** بالبعث سوار کار شدن و سواری کردن و در
 و باک

و باکس و انامی و شناخت نشان و **فروسیه** و **فروسیه** سواری در
 شناسی **فروسیه** بالبعث بادی که در کردن درشت نشین و بشت هم کند **فروسیه**
 شکار که نیز آنرا کردن **فروسیه** بالبعث بادی که در زنجیر و کتک
 و بالبعث نوبت چیزی و نوبت آب و مهره از آن و عاتی که پیش از آن بود
 و بر در کار و باکس خرفه که زن حایض خود را بدان پاک کند **فروسیه** گوشت
 سوز و آدم در کف و **فروسیه** بالبعث شکاف و کتک ده و بالبعث کشیدن **فروسیه**
 فرموده خدای تعالی از نماز و روز **فروسیه** بالبعث و نام جوی و جای در آن است
 از آب در با و در آن دوات و سوراخ که در جوی در در آن می باشد **فروسیه**
 بالبعث شناسی و خورشی **فروسیه** بالکسب بزرگ و کوچی از مردم و فریب زیاد از آن
 و بالبعث جوی **فروسیه** بالکسب دروغ و افته **فروسیه** بالبعث پوست سرد پستین و نام
 مردی و علف خشک **فروسیه** بر سر حرکت و اگر در آن چارما ناسال و وسیله شود
 و فی النمل عنده فراره و یعنی نخلف و منظر او بی نیاز میکند از کردن و بدان
افرا هرگز یک است و شدن و یک تن است و نام نخل است نزدیک
 بسجستان که همان و فراخ گویند و از آن است ابو الفخر فرای صاحب فضل البصیران
افراغه بالبعث بر او خنده شدن از کاری و بالبعث آب منی **فراغ** بالبعث آب خوش
 و در دخانه است نزدیک کوفه **فراغه** بالبعث پروانه و کل خشک شده و بعد از رفتن
 آب از زمین **فراغه** بالکسب باره جدار کردن و بالبعث نوبت فرست و راه میان
 توده ریک **فراغه** بالبعث فراخی **فراغه** بالبعث ده سخن شدن و نیز زبان شدن
افصله همه و خوششان نزدیک **فراغه** رسوایی **فراغه** بالکسب و کتک و بیضا و فخره
افصله افزونی و زیادتی خلاف **فراغه** و بهتر و در جمله **فراغه** بالبعث بجز زیاد
 باشد **فراغه** بالبعث زیاد آمده از چیزی و نام مولای حضرت رسول علیه السلام